

بقلم: قمرنشات

دوازده سال در قاهره

-۶-

از استاد حبیب یغمائی متشکرم که صفحات مجله یغمارا برای نوشتن خاطرات ساده‌ای که در خلال اقامت دوازده ساله‌ام در سرزمین مصر بذهنم رسیده است گشوده و با لطف مخصوص خود تشویق نموده اند که مطالبی بمرض خوانندگان گرامی برسد. این نوشته‌ها با اینکه اغلب تازگی ندارد و شاید در این زمینه‌ها بیشتر خوانندگان بیش از نگارنده اطلاع داشته باشند با این حال بد لحاظ قدردانی از تشویقات استاد لازم می‌بینم که دنباله سخن را قطع نکنم و باز هم نکات ساده مختصری از آنچه بخاطر مانده است بنویسم. (قمرنشات)

از کلیات احوال و اوضاع مصر و مردم مصر تا حدیکه مشاهداتم کمک
تواضع و فروتنی
مردم مصر
مینمود چیزهایی که بیش‌عرض شده و امید است مطالبی که شاید برخی از آنها تکرار شده وقت خواننده عزیز را تباه نکرده باشد.

در این شماره مناسب دانست از آنچه را بطنه مستقیم با مردم و زندگانی فردی و خانوادگی و خوراک و پوشاک و دید و بازدید دارد و بر خورده‌هایی که با خودی و بیگانه می‌شود گفتگو شود و از سرگرمیها و معاشرت‌ها سخن بمیان آید و افراد آن سرزمین مخصوصاً جنس لطیف را بر حسب آشنائی و تشخیص خودم معرفی کنم.

باید پیش از هر چیز عرض کنم که مردم مصر روی اینکه مردمانی شرقی و مسلمان هستند از جهات زیادی با سایر مردم شرق خاصه ما ایرانیان شباهت دارند، بدین و آئین احترام میکنند و مقید هستند که در بر خسورد با دیگران اعم از خودی یا بیگانه بادب و احترام رفتار کنند. غالباً دیده میشود کسانی را که مصدر کاری هستند یا امیدی بفایده وجودشان هست مورد احترام زیاد قرار میدهند و بتواضع و فروتنی در مقابل آنها تظاهر میکنند.

وقتی از کارهای معمولی این نوع اشخاص تعریف و تمجید می‌نمایند ای بسا که شخص را بکرم و سخا در مقابل بخشش اندک یا کمک ساده‌ای چنان سنایش میکنند که طرف به اشتباه می‌افتد و خیال می‌کند که راستی از حیث کرم و داد و دهش بمقام حاتم طائی است. برای هر چیزی و هر امری جمله مخصوص از تمارفات دارند. مثلاً اگر کسی در منزل دوستی قهوه یا چای صرف کرد صاحبخانه باو «هنیئا» میگوید و اگر غذایی صرف کند بعد از فراغت از غذا جمله «بالشفا و العافیة» را باو تقدیم میکنند و هر گاه باد گلوئی بزند باو با جمله «صحة و عافیة»

تحويل میدهند ، وهمچنین برای عطسه زدن و ازحمام درآمدن ولباس نوپوشیدن نیز تعارفاتی بایکدیگر ردوبدل مینمایند . ولی درعین حال بایک نوع سادگی - که درعاداتها و رسوم ماعجیب است - ازیکدیگر پذیرائی میکنند . مثلاً کسی که بدیدار خویش یادوست خود میرود چندان تکلیفی برای صاحبخانه فراهم نمیکند باین معنی که آنها چنین رسمی ندارند که مانند ما حتماً باید جای و شربت و شیرینی و میوه و آجیل به مهمان تعارف کنند و همین قدر کافی است که صاحبخانه از او پرسد که چه میل داری ، جای و یا قهوه یا پسی کولا ، هر گاه مهمان گفت متشکرم چیزی میل ندارم صاحبخانه باو اصرار نمیکند و نمیگوید که حتماً چیزی باید میل کنی شما که بزیارت اموات نیامدید . و اگر مثلاً بگوید جای ، فقط جای باو میدهند .

درآداب حرف زدن هم چندان تکلفی خاصه اگر آشنائی محکم باشد بخرج نمیدهند و بالهجه خیلی ساده خودمانی باهم صحبت میکنند مخصوصاً اگر صحبت کنندگان از طبقه بانوان باشند صحبتشان بزودی گرم میشود و مجلسشان باصطلاح کرک میاندازد اینجاست که می بینیم و میشنوم خانها و دوشیزگان باچه روی شاد و خندان بیکدیگر توجه دارند و کلمات آمیخته باخنده و ملاطفت چگونه با نغمه های دلنواز از آنها شنیده میشود . اساساً لهجه ملی مردم مصر يك روانی و زیبایی خاصی بین لهجه های سایر ملل عربی دارد ، بویژه اگر حرفها از دهان شیرین دخترهای تحصیل کرده جوان ، یا بانوان متجدد درآید ، در این موقع کمتر کسی است که بی اختیار گوش صدای دلنواز آنها ندهد . و آموختن این لهجه بسرای بیگانگان آسانتر از سایر لهجه های عربی است . حالا بمورد است که قدری از جلوه های خوشایند ظاهری بانوان صحبت کنیم .

بانوان مصر رامیتوان بطور کلی بدو طبقه تقسیم نمود :

زنان مصری
اول . زنهای عامه مردم یعنی کارگران ، عملجات ، پیشهوران ، کاسب کاران ، و اصناف طبقه سوم . لباس و چادریشتر افراد این طبقه هنوز بحال قدیم باقی مانده و چندان تغییری نسبت بسابق ننموده است یعنی غالب آنها پیراهن های سیاه بلند و روسری سیاه با چادر سیاه که آنرا «ملایه» مینامند میپوشند و صورتهایشان بطور عموم باژ است ، و بعضی از آنها پارچه توری بصورت میاندازند که فقط پیشانی و گونه ها و بینی را میپوشاند . این طبقه که اکثریت کلی زنان مصر را تشکیل میدهند عموماً زحمتکش و فعال اند و شاید در بین آنها بتوان زنهای بیکار و خانه نشین و تن پرور مشاهده کرد ، و بهر کاری که مولد روزی یا ممد معاش فرزندان و همسرشان بشود تن میدهند ، و حتی عملگی ، جمالی ، و دکانداری ، مرغ فروشی ، و دست فروشی میکنند ، و نیز کفتری در خانه ها ، و فراشی در مدارس و خدمتگزاری در مؤسسات را تمهید مینمایند و درعین حال هم از تکالیف خانه داری و بچه داری غفلت نمی ورزند . و چه بسیار زنهایی هستند که با جدیت خستگی ناپذیری میکوشند که ضروریات خانه و فرزندان خود را تأمین کنند در حالیکه مرد آنها یا وقت خود را در منزل به بیکاری می گذراند و یا در قهوه خانه ها به بیخیالی لمیده است و یا بازی تخته نرد و شطرنج سرگرم بوده است .

جالب این است که همین طبقه از زنها اخیراً روشن فکری یافته و فهمیده اند که باید فرزندان خود را از راه آموزش و پرورش جدید

تربیت فرزند

تربیت کنند تا بتوانند بسطع زندگانی بهتری برسند و از زندگانی پر زحمتی که خودشان دیده‌اند راحت‌شوند ، لذا سعی میکنند اطفالشان را از شش‌سالگی بمدارس بگذارند و آنها را با وسائلی که در اختیارشان است کمک نمایند تا در مراحل مختلف تعلیمات عمومی پیش رفت کنند ، و حتی دوره های دانشگاهی را طی نمایند . از این رو مشاهده میشود که بسیاری از جوانهای دختر یا پسر بدرجه دکتری یا مهندسی یا تخصص در هنرهای مختلف رسیده‌اند در حالیکه پدران و مادران آنها هنوز همان افراد بی‌سوادیکه شغلشان پیشه‌وری و یا عملگی و یا کارگری و یا دریانی و امثال اینها بوده است هنوز هم بکارهای ساده خود مشغولند و یا با کمک فرزندان خود امرار معاش مینمایند .

ناگفته نماند که لباس اکثریت مردها در مصر نیز مانند زنهایشان ساده و عبارت است از يك پیراهن بلند سفید یا قهوه‌ای یا آبی خاکستری یا نیلی که آنرا «جلاویه» مینامند . و پوشش سر بیشتر آنها عمامه سفید و بعضی از آنها عرقچین است که «طاقیه» مینامند .

اما خانه و منزل این طبقه خیلی ساده است و غالباً دیده میشود که چند غذای مصری‌ها خانواده دريك آپارتمان بسر میبزند و خوراکیان غالباً عبارت از نان گندم مخلوط بذرت و جو که قاطوق آن پنیر یا ماست یا تر بچه یا باقلای است که آنرا برش مخصوص میبزند ، و با روغن پنبه و لیموترش مخلوط میکنند ، و با کمال لذت میخورند و این غذا را «فول مدمس» مینامند و گاهی که میخواهند قاطوقی لذیذتر خورده باشند چیزی که شبیه کباب‌شامی ما است و از آرد باقلا و روغن پنبه درست میشود با نان میخورند که آنرا «طمعیه» میگویند . چون مواد گوشتی فراوان نیست و اشخاص کم درآمد نمیتوانند از غذاهای گوشتی بهره‌مند باشند کمتر گوشت صرف میکنند و غالباً بيك بار گوشت در هفته قناعت مینمایند یا از گوشت کبوتر و خرگوش تغذیه میکنند ولی از انواع سزیجات و تره بار مخصوصاً خیار و لیمو و مرکبات و موز که زیاد و فراوان و ارزان است تقریباً همه استفاده می‌کنند .

اینرا هم باید گفت که طبقه سوم یعنی توده مردم مصر که وضع کار و معاش آنان باختصار نکارش یافت نوعاً صبور و بردبار و متدین و بی‌آزار هستند ، و هر قدر بتوانند در کارهای خیر بوسع طاقت خود کمک میکنند ، و از تعصب و بدبینی و آزار بدیگران بیزارند . اگر چه گاهی باقتضای طبیعت بشری یا ضرورت و احتیاج ممکن است بکارهای ناشایسته‌ای که از افراد فقیر سایر اقوام سر میزند مبادرت ورزند ولی فقر و احتیاج آنانرا از تکالیف دینی باز نمیدارد . نماز پنج‌وقت را در مساجد سروقت بجا می‌آورند و خدا و رسول را بزرگی یاد میکنند و هر سختی و مشکلی برایشان روی بدهد بر طرف شدن آنها با عنایت خداوند بخود نوید میدهند و میگویند «ماعلیش» ، «رَبَّنَا صَلِّحْ» و گاهی بطور شاهد از آیات قرآنی و یا احادیث نبوی چیزی یاد میکنند . عموماً مؤدب هستند . به نظافت لباس خود توجه می‌نمایند مخصوصاً روزهای آدینه که برای ادای نماز جمعه و جماعت بمساجد میروند توجه خاصی بپوشاک بخرج میدهند . بهتر از همه آنچه گفتیم این است که افراد این طبقه اعم از مرد یا زن خیلی کم بيك دیگر تغیر میکنند ، و کمتر از جا در میروند و فحش و ناسزائی که از مردم عوام بعضی جاها دیگر شنیده میشود بسر و روی یکدیگر نمی‌ریزند . باهم گلاویز نمیشوند و هر وقت بخواهند بکسی که حرکت بدی از او سرزده است سخن درشتی بگویند

اکتفا به کلمه «قلیل الذوق» و یا «قلیل الادب»، میکنند و خیلی که تند و عصبانی بشوند بطرف «حمار» میگویند.

رشوان حسنین چون سخن باینجا رسید بیجا نمیدانم که بطور مثال یکنفر کارگر مصری را که مدت ده سال در منزل ما بسمت خدمتگزاری بسر برده و هنوز هم از ما یاد میکند متذکر بشوم. وی مردیست ما بین شصت تا هشتاد ساله نامش «رشوان حسنین» که اصلاً از مردم نوبه است. بقول خودش مدت چهل سال از عمر را بشغل نوکری گذرانیده و نزد خانواده های مختلف مصری و خارجی کار کرده. بچه های ما این مرد را بواسطه محبت و درستکاری که از او میدیدند احترام میکردند و باو عمو رشوان میگفتند با اینکه مستخدم دیگری هم در منزل داشتیم عمو رشوان بر اثر غیرت و همتی که داشت بیشتر کارهای خانه را مخصوصاً آشپزی و خرید بازار را خودش درکمال درستی و دقت و امانت انجام میداد و نمیکذاشت که همکارش در تکالیف خود سستی ورزد یا آنچه که از او خواسته شده درست انجام ندهد. با اینکه عمو رشوان را من و استاد نشأت از کار زیاد مانع میشدیم با این حال بخرجش نسیرت و مثل اینکه از کار زیاد لذت میبرد. شب و روز از ساعت پنج صبح تا نیم شب همه جور فعالیت مینمود و از مهمانان پذیرائی میکرد و هر کسی را بجای خود میشناخت. دوستان ما هم که از صمیمیت او نسبت بما آگاه بودند باو محبت میکردند. این مرد سالخورده که من همیشه از او قدردانی میکردم هیچگاه خود را باصطلاح گم نمیکرد و از حدود نوکری قدم بیرون نمیکذاشت. مثلاً وقتی میخواست حساب هزینه خانه را بدهد هر چه باو اصرار میکردم که مقابل من روی صندلی بنشیند راضی نمیشد و میگفت «لا، یاستی، انا خادم»، نه، خانم، من نوکرم، مقصودم از ذکر این نکات این بود که بگویم این مرد که نمونه خدمتگذاری است چگونه مانند سایر همقطاران خودش وظیفه خود را تشخیص میداد و زیاده روی نمیکرد.

عمو رشوان علاوه بر آنچه عرض شد با سواد بود قرآن را بخوبی از حفظ میخواند و خواندن و نوشتنش خوب بود. از کتابها و مطبوعات استفاده مینمود و شبها آخر وقت پس از فراغت از کارهای اصلی خود با استاد نشأت می نشست و روزنامه های روز را برای ایشان میخواند و در بعضی مطالب اظهار رأی مینمود قدری هم از زبانهای خارجی با اطلاع بود.